

کلمه جامعه چیست؟

فاروق ایزدینیا

مقدمه

در آثار مبارکه به "کلمه جامعه" بسیار اشارت رفته است. در لوح احمد فارسی در خصوص تطهیر گوش اشارتی لطیف دارند که، "گوش مظهر جود من است؛ او را به أعراض مشتبهی نفسیه از اصغال کلمه جامعه باز مدار." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۳۱۷)

واقعاً مقصود از "کلمه جامعه" چیست که جمال مبارک تأکید می‌فرمایند گوش را نباید از شنیدن آن باز داشت. یعنی در واقع گوش باطن را باید آماده شنیدن و درک آن نمود و آن را پذیرفت. در این کلام کوتاه سعی می‌شود با توجه به آثار مبارکه پی ببریم که مقصود از این کلام مبارک چیست.

کلمه جامعه به معنای کلامی است که جامع جمیع معانی باشد، یعنی، اگر به ظاهر کوتاه و مختصر بنماید، جمیع معانی را در خود داشته باشد و آن را عرضه کند. معنای دیگر کلمه جامعه، جمع کننده و مانع از تفرقه و تشتت است. در بیانات مبارکه که ذیلاً به آن استناد خواهد شد، هر دو معنی فوق حاصل می‌شود.

اول، کلمه جامعه در هر ظهور: بدایت هر ظهور مانند بدایت خلقت است و هر آنچه که به بدایت خلقت تعلق گیرد به آن ظهور نیز تعلق گیرد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که کلمه جامعه در بدایت هر ظهوری واقع گردد:

"هُوَ الْأَبْهَىٰ أَى مَشْتَعَلٌ بِه نَارٌ مَوْقَدَةٌ رِبَانِيَّة، در فجر ابداع کلمه جامعه اختراع در هیکل انسانی تحقق یافت و چون این حقیقت نورانیه بشنون و مراتب و تشخصات و تعییناتش در حیز شهود ظاهر و اطوار و اسرارش باهر گشت آن کلمه جامعه شرح و تفسیر شد و عالم ایجاد به حقائق انوجد و احکام و تجلیات حقیقت کلیه و هویت جامعه متجلی شد؛ حال عالم حبه است عنقریب از این حبه شجر عظیم پروید و از این ذره فروع و دوحه و اوراق مخضره و شکوفه و ثمره پدیدار گردد آنوقت آیه مبارکه «و ترى الأرض هامدة و اذا انزلنا عليها الماء اهتزت و ربّت و انبتت من کلّ زوج بهیج»^۱ رخ گشاید. مبدء گون، عالم ذرّ آن کور است. پس جمیع شنون ظاهرشود و البهَاء علیک ع" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۴۰)

دوم، تأثیر کلمه جامعه در افراد: فردی از جمال مبارک راجع به حدیث "علم بیست و هفت حرف است" که جمیع انبیاء فقط دو حرف آن را آوردند و با ظهور قائم بقیه حروف نیز ظاهر خواهند شد، سؤال کرد. جمال مبارک در جواب او فرمودند که مقصود از بقیه حروف "کلمه مبارکه جامعه" است و اگر فردی آن را بیابد البتّه از کلیه کلمات عالم مستغنی خواهد شد. عین بیان مبارک از صفحه ۲۶۷ کتاب اشراقات نقل می‌شود:

"این که سؤال از روایت قبل نمودند العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمع ما جائت به الرسل حرفان و لم يعرف الناس حتى اليوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً انتهى مقصود از باقی حروف ذکر مقام کلمه مبارکه جامعه بوده هر نفسی آن کلمه را یافت از کلمات عالم خود را بی‌نیاز مشاهده نماید و هر نفسی از کوثر مکنون در آن آشامید عطش و ظمأ نفس و هوی او را اخذ نماید. اوست آن کلمه که جمیع علوم و فنون در او مستور. اوست مفتاح مدینه استقامت و صراط امت. اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام. هر نفسی به او فائز شد، او فائز است به آنچه که الیوم سزاوار است و آن کلمه علیا از عالم مشیت به عالم اراده تجلی فرمود و از اراده به عالم لاهوت و از لاهوت به جبروت و از جبروت به ملکوت و تجلی آن به صورت کلمه جامعه در لوح جناب حیدر قبل علی^۲ و حسین علیهما بهائی و عنایتی نازل و ظاهر: هُوَ در قمیص اَنَا ظاهر و مکنون به اَنَا المشهود ناطق. این است آن کلمه که صدر مُغَلِّین از آن شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین متزعزع گشت. اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه فداه بوده یکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر نفسی فی الحقیقه به این کلمه مبارکه فائز گردد خود را اعلی الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد طوبی للفاثرین و طوبی للعارفین."

سوم، با قلب پاک توان به اوج افلاک رسید: نحوه رسیدن به اعلی مدارج روحانی را حضرت بهاء الله در یک کلام بیان می‌فرمایند و آن را کلمه جامعه می‌دانند؛ یعنی تمامی معنی و مفهوم و مقصود در همین عبارت مندرج است و آن شرط رسیدن به مُلک باقی ابدی است که جز در داشتن قلب پاک و روشن نیست. این است که جمال قدم در صحیفه شطیه می‌فرمایند:

"یک حرف بر تو القا می‌نمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب و سواذج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیت ماء صمدیت بر حقیقت تو و حقایق عباد جاری و نازل شود تا به حیات ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن این است، «فاملکوا قلباً جیداً حسناً منیراً لتملکوا مُلکاً باقیاً دائماً ابدأ قديماً.» این است کنزی که متعلق به شما است و اگر زنده و قایم شود، هرگز نمی‌میرد و فانی نمی‌شود و هذا نور لا یطفی و کنز لا یفنی و

قصّ لایبلی و ظهور لایخفی. به یَضَلُّ کثیراً و یهدی آخرون. حمد کن خدا را که محلّ القای این کلمه جامعه و رنّه لاهوتیه و این غنّه جبروتیه شدی و محکمتر از این کلمه چیزی نیافتم و الاّ القامی نمودم و نصیحتی اعظمتر از این کلمه مذکوره نه. فاحفظوها إن تریدون أن تجدون إلی ذی العرش سبیلاً" (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۸ - مضمون عبارت عربی اوّل: پس مالک شوید دل پاک خوب روشن تا صاحب شوید سرزمینی باقی، دائمی، ابدی و ازلی / عبارت دوم: این نوری است که خاموش نشود و گنجی است که نابود نشود و پیراهنی است که پوسیده نشود و ظهوری از که پنهان نمائند. به آن بسیاری گمراه و بقیه هدایت شوند. / عبارت آخر: پس آن را حفظ کنید اگر مایلید که به سوی صاحب عرش راهی بیابید).

چهارم، قوه میثاق: ابدأ نباید شک و شبهه داشت که رافع سوء تفاهمات و اختلافات فقط قوه میثاق الهیه است. در واقع قوه میثاق قوه جمع کننده است، قوه جامعه است، مانع از تفرّق است. بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء در مورد اختلافات و سوء تفاهماتی که در بین احبای پینسبورگ پیش آمده بود فرمودند، "سوء تفاهم ممکن نیست به هیچ قوه‌ای زائل شود مگر به قوه میثاق. قوه میثاق کلمه جامعه است و حلال مشکلات، زیرا به نصّ صریح به اثر قلم اعلیٰ میفرماید هر سوء تفاهمی که حاصل شود مراجعت به مرکز عهد کنید، او حلال مشکلات است. لهذا هیچ قوه‌ای سوء تفاهم را میان احبای زائل نمی‌نماید مگر عهد و میثاق الهی." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۶۱).

پنجم، اقتدار الهی: خداوند یفعل مایشاء و یحکم مایرید است؛ مختار مطلق است؛ به هر کاری قادر و در اجرای آن صاحب اختیار است. اگر بخواهد به کسی حتّی مقام الوهیت اعطاء نماید مختار است. اعتقاد به این مطلب ایمان آوردن به کلمه جامعه است. این است که حضرت بهاء الله در جواب کسی که ایراد وارد کرده که چگونه ممکن است خداوند کسی را به اسماء حسنی ذکر نماید و سپس از مقام خود معزول فرماید، می‌فرماید، "اولاً این که قائل این قول حقّ جلّ ذکره را یفعل مایشاء ندانسته و قدرت محیطه الهیه را انکار نموده و چنین نفسی ابعاد عباد بوده و خواهد بود. به نصّ نقطه بیان ... قَلَّ اللَّهُمَّ إِنَّک أنت الهان الإلهین لتوتین الالهویه من تشاء و لتنزعن الالهویه عن تشاء إلی آخر ما نزل. حال می‌گوئیم در این کلمه جامعه که از سادج فطرت سلطان احدیه جاری شده چه می‌گویی؟ اگر حقّ جلّ و عزّ را ثابت دانسته‌ای، سلطان مقتدری که قادر است به این که الوهیت و ربوبیت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید به هر نفسی که اراده فرماید و همچنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد، البتّه قادر است بر آن که خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید" (مائده آسمانی، ج ۷، صص ۶۳-۶۴).

ششم، طلعت موعود: نفس طلعت موعود، یعنی مظهر ظهور الهی، نیز کلمه جامعه است. حضرت بهاءالله در توضیح بیستی از ابیات قصیده عزّ ورقائیه می‌فرماید، "معنی نقطه لایعدّ و لایحصی است و لایحدّ و لایفنی است. زیرا طلعت موعود و کلمه جامعه و هیکل الهیه به این اسم عالی و رسم متعالی عرش اعظم را که محلّ نزول و جلوس کینونت غیبیه است موسوم فرمودند و این مخصوص است به همان هیکل و کفی بنفسه شهیدا" (آثار قلم اعلیٰ، طبع کانادا، ج ۲، ص ۳۲۹).

در کلامی دیگر، حضرت عبدالبهاء به ظهور کلمه جامعه از سدره انسانی (حضرت بهاءالله) اشاره دارند که سبب احیاء نفوس میته گردید: "هذه الكلمة الجامعة ... المشرقة في سيناء الظهور طور النور فاران الرحمن المتكلمة في سدرة الانسان اني انا الله الظاهر الباهر المتجلى على افاق الامكان بحجة و برهان و قدرة و قوّة احاطت ملكوت الاكوان خضعت الاعناق لآياتي و خشعت الاصوات لسلطاني و شاخصت الابصار من انوارى و ملنت الافاق من اسرارى و قامت الاموات بنفحاتى و استيقظت الرقود من نسماى و حارت العقول فى تجلياتى و اهترت النفوس من فوحاتى و قرّت العيون بكشف جمالى و تنورت القلوب بظهور آثارى و انشرفت الصدور فى جنة لقائى و فردوس عطائى" (من مكاتيب عبدالبهاء، ص ۴۳ / مكاتيب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۵۴ - مضمون: ... اشراق کرده در سینای ظهور، طور نور، فاران رحمن، متکلم در سدره انسان به این کلام که من خداوند ظاهر باهر متجلی بر آفاق عالم ناسوت به حجت و برهان و قدرت و قوتی هستم که عوالم را احاطه کرده و جمیع در مقابل آیات من خاضع شده و کلیه صداها در مقابل سلطنت من خاموشی پذیرفته و دیدگان از انوارم خیره مانده و آفاق از اسرارم پر شده و اموات به نفحاتم قیام کرده و از نسیم‌هایم از خواب بیدار شده و عقول از تجلیاتم متحیر مانده و نفوس از نسیم‌های خوشبوی من به اهتزاز آمده و دیدگان به برملا شدن جمال روشن گردیده و قلوب به ظهور آثارم نورانی گشته و صدور در بهشت دیدارم و فردوس عطایم گشاده گشته است).

هفتم، کلام الهی: کلام الهی کلمه جامعه است؛ در برگیرنده کل معانی و مفاهیم است؛ باید در عالم امکان نفوذ نماید تا تحوّل کلی ایجاد نماید. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "ای منجذب به نفحاتالله از جهان بیزار شو و از آنچه در اوست در کنار. شمع آفاق شو و استفاضه از کوکب اشراق نما و آفاق را روشن کن تا کلمه جامعه در قلب امکان نفوذ نماید و نفحات قدس آن صفحات را معطر نماید" (بشارةالنور، ص ۲۴۵).

بر این کلمه جامعه باید جمیع متحد و متفق شوند و از هر گونه تفرقه بپرهیزند. جمال قدم می‌فرماید، "ای طائران هوای رحمن و طائفان کعبه عرفان بشنوید ندای این مظلوم را که

در منتهای شدت و بلا شما را فراموش ننموده و در کلّ احیان احبّای رحمن را امر می‌نماید به آنچه خیر است از برای ایشان عمّن خلق فی السموات و الارضین. اعظم از کلّ امور استقامت و اتفاق بر کلمه جامعه الهیه است... انشاءالله باید کلّ متمسک به حبل محکم استقامت شوند و متشبّث به ذیل اتحاد و اتفاق گردند؛ باید به شائی بر امر مستقیم باشند که نجات آن مضطربین و متزلزلین را مستقیم نماید" (اقتدارات، ص ۲۳۱).

هشتم، انوار صبح ازلی: نور ازلی که از ذات باری نشأت می‌گیرد و در وجود آدمی نیز به ودیعه گذاشته شده است، فی نفسه کلمه جامعه است. باید قلب را از آنچه که آلوده‌اش می‌سازد زدود تا آن نور در آن متجلی گردد. جمال مبارک می‌فرماید، "انشاءالله به انوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلمه فاتیه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی؛ چه که اوست کتاب جامعه و کلمه تامه و مرآت حاکیه. کلّ شیء احصیناه کتاباً إن أنتم تعلمون" (دریای دانش، ص ۱۵۴).

هر انسانی که این نور در قلبش بتابد، خودش به کلمه جامعه تبدیل شود و در لوح محفوظ مثبت شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "تو که در ظلّ کتاب مبین و قرآن عظیم و لوح مسطور و رقّ منشور واقع شدی، جهدی نما و سعی بلیغ فرما که کلمه جامعه تامه گردی و در لوح محفوظ مثبت شوی و در معنای حقیقت استعمال گردی تا بحر معانی موج زند و موج مفاهیم کلیه اوج گیرد و مضمون «و أنت الكتاب المبین الذی بأحرّفه یظهر المضمّر»^۳ تحقق یابد" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۳۵).

نهم، قهاریت کلمه جامعه: کلمه جامعه را به هر معنی که تلقی کنیم، باید معتقد باشیم که دارای قوه نافذه و قاهره است و ابدأ کسی نتواند مانع از نفوذ قطعی آن شود و مخالفت با آن هر چه بیشتر باشد، قوه نافذه‌اش افزون‌تر خواهد بود. حضرت ولی امرالله در توفیق نوروز ۸۸ می‌فرماید، "قوای جهان مقاومت فیض مدرار نتواند و آشوب و غوغای جهانیان تابش انوار را مانع و حائل نگرند. بلکه هر قدر آئین مقدّس بر شهرت و اتّسع بیفزاید و صیحه پیروانش بلندتر گردد و ابهت و سطوتش عظیم‌تر و فریاد و فغان اعدایش مرتفع‌تر و زفیر افتتانش شدیدتر شود و هر قدر طوفان انقلاب و غلیان غلّ و بغضا در قلوب مشرکین تزیید جوید و صولت هجوم احزاب و قبائل بر جُند الهی شدت نماید، اشعه تأیید بر اشراق بیفزاید و بدایع قدرت قدیمه و لطائف حکمت الهیه و ظهورات غلبه و قهاریت کلمه نافذه جامعه بر مدعیان مکشوف‌تر و واضح‌تر گردد" (توفیعات خطاب به احبّای شرق، صص ۹-۱۰).

یادداشت‌ها

۱- قرآن کریم، سورة الحج (۲۲)، آیه ۵. مضمون به نقل از ترجمه بهاء‌الدین خرّم‌شاهی: و زمین را پژمرده بینی. آنگاه چون بر آن آب [باران] فرو فرستیم، جنبش یابد و رشد کند و چه بسیار از گونه‌های خرّم برویاند. حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیه می‌فرمایند، "یعنی چون به نظر دقیق نظر کنی، حقائق انسانیّه و کینونات بشریّه پیش از یوم ظهور، که فضل خزان ظلمت و احزان است، خاک سیاه و تراب بی گیاه را مانند که مرده و پژمرده و افسرده است. چون یوم ظهور گردد و شعله نور برافروزد و لمعه طور چون مصباح هدی در مشکاة کائنات بسوزد، ابر رحمت یزدان برخیزد و باران موهبت رحمن درّ و گوهر ریزد، فیض قدیم مبذول گردد و نور مین مشهود شود، اراضی حقائق مستعدّه مستفیض گردد، بقعه مبارکه نفوس زکیّه سبز و خرّم شود، گل‌های عرفان بروید و سنبل و ریحان ایقان برقع برافکنند. سلطان ورد بر سریر سلطنت جالس شود، سرو جویبار عنایت به طراوت بی مثال بخرامد و انواع گلها و ریاحین‌های کمالات در حقیقت انسان آشکار گردد. شقایق حقائق جلوه نماید و نسرين یقین بشکفتد و ضمیران اطمینان پرده بدرد و کینونات مقدّسه از این فیض شدید و فضل عظیم خلعت جدید بپوشد و به صفات مقدّسه رحمانیّه در عرصه وجود مشهود گردد" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، ص ۲۲۷).

۲- شاید مقصود از لوح جناب حیدر قبل علی، لوحی باشد که در صفحه ۱۶۴ مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده درج است. در این لوح مبارک می‌فرمایند، "... جمیع علما به این کلمه ناطق بودند و مکرّر در زمان طفولیت نفس حق اصغاء نموده؛ می‌گفتند آیا آن کلمه قائم چه کلمه‌ای است که نقبا از آن فرار اختیار می‌نمایند. بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده‌اید و ملتفت نیستید و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه مصونه این است: «هو در قمیص أنا ظاهر و مکنون بأنا المشهود ناطق.» این است آن کلمه‌ای که فرائض مشرکین از آن مرتعد شده" (ص ۶۵، همان مأخذ).

۳- بیتی از اشعار منسوب به حضرت علی ابن ابیطالب است که می‌فرماید:

و انت الكتاب المبين الذی	با حرفه یظهر المضمّر
دوانک فیک و لاتشعر	و دانک منک و لاتبصر
اتزعم انک جرم صغیر	و فیک انطوی العالم الاکبر

یعنی تو کتاب روشنگری هستی که به سبب حروف آن پوشیده‌ها آشکار می‌شود. درمان تو در تو است ولی در نمی‌یابی و درد تو از تو است ولی نمی‌بینی، تو می‌پنداری که جرمی کوچک هستی در حالی که جهان بزرگ در تو مندرج و منطوی شده است. نگاه کنیید به جلد اول مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۱۳.